

نوع مقاله: پژوهشی

کمّ و کیف علم امام از دیدگاه علامه مصباح یزدی

nadem185@yahoo.com
zfbay@gmail.com

محمدحسن نادم / استادیار شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب
زینب عطاءاللهی / سطح ۴ کلام اسلامی مرکز تربیت مدرس صدیقه کبری
دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴ - پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴

چکیده

در نظام اعتقادی شیعه «علم امام» از ویژگی‌ها و مقومات مهم امامت است، به گونه‌ای که نقش زیرساختی و بنیادی بر دیگر ویژگی‌های امامت، مانند نصب الهی و عصمت دارد و از جمله امتیازاتی است که امامت با آن مورد سنجیده می‌شود. شیعیان از بدو پیدایش مسئله امامت تاکنون به علم امام نظر ویژه داشته‌اند و با رویکردهای گوناگون درباره کمّ و کیف آن اظهار نظر نموده‌اند. از جمله شخصیت‌های کلامی معاصر علامه مصباح یزدی است که در زمره متکلمان، از خود آثار معارفی قابل توجهی به یادگار گذاشته و آراء کلامی او مدنظر ویژه کلام‌پژوهان قرار گرفته است. این جستار بر آن است تا در حد یک مقاله، کمّ و کیف علم امام را که اخیراً به یکی از آموزه‌های اعتقادی چالش‌برانگیز روز تبدیل شده است با توجه به آثار به یادگار مانده از ایشان مطالعه و بررسی کند تا کمیت و کیفیت علم امام که براساس بیان ایشان علاوه بر استدلال عقلی با روایات نیز همخوانی دارد به‌طور ویژه نمایان گردد و از این رهگذر، رویکرد کلامی ایشان و پاسخ به بعضی از شبهات مربوط به علم امام نیز به اجمال مطمع‌نظر قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: علامه مصباح یزدی، کمّ و کیف علم امام، علم غیب، رویکرد کلامی.

در نظام اعتقادی شیعه امامت به سبب اهمیتی که دارد از اصول دین به‌شمار می‌رود و از ویژگی‌های خاصی، مانند نصب الهی، عصمت و علم ویژه برخوردار است. با دقت در دو ویژگی دیگر روشن خواهد شد که آنچه پایه و اساس اثبات نصب الهی و عصمت به‌شمار می‌رود علم ویژه امام است.

همچنین علم امام در اعتقاداتی، مانند توحید، نبوت و معاد و در دیگر معارف اسلامی نیز نقش‌آفرین است؛ زیرا بنا بر سفارش قرآن کریم و سنت مطهر، مطمئن‌ترین عالمانی که مبین آموزه‌های اعتقادی مزبور هستند امامان معصوم‌اند که البته براساس روایات فراوانی که در کتب معتبر و منابع کهن حدیثی آمده از علم ویژه برخوردارند. از این‌رو، با توجه به جایگاه و اهمیت آموزه «علم امام»، اندیشمندان اسلامی در طول تاریخ به این آموزه از نظر کمیت و کیفیت توجه خاص نموده و با رویکردهای متفاوت به اظهارنظر درباره آن پرداخته‌اند.

از متکلمان برجسته معاصر که بیش از هر چیز دغدغه کلامی داشت و در دفاع از اعتقادات و باورهای شیعی عمر بابرکت خویش را گذراند و در این زمینه آثار متنوع و گرانمایه‌ای از خود به یادگار گذارد، استاد فرزانه علامه مصباح یزدی است. از ویژگی‌های به‌یادماندنی ایشان - چنان که اشاره شد - موضع دفاعی در برابر کسانی است که به اشکال گوناگون با اعتقادات و باورهای دینی تقابل داشته‌اند. از جمله آموزه‌هایی که در چند دهه اخیر به چالشی کلامی تبدیل شده و بعضی کج‌اندیشان همچنان به بهانه‌های گوناگون بر آن می‌تازند آموزه «علم امام» است.

بنابراین با توجه به آثار به‌یادگارمانده از این استاد فرزانه و نظرات دقیق و معقول ایشان درباره علم امام - که تاکنون در نوشتار مستقلی گردآوری نشده - این جستار بر آن است با وجود محدودیت - دست کم - بخشی از گفتار ایشان را با ساختاری جدید ارائه نماید تا علاوه بر پاسخ‌هایی غیرمستقیم به شبهاتی که از ناحیه دگراندیشان درباره این آموزه اعتقادی مطرح شده، هم رویکرد کلامی ایشان را که به نظر می‌رسد متفاوت با رویکرد فیلسوفان معاصر است، تبیین نماید و هم کمّ و کیف علم امام را که از دیرباز تاکنون بیشترین اختلاف‌نظرها را متوجه خود ساخته، به‌طور ویژه بررسی کند. همچنین تبیین خواهد کرد که تمام تلاش علمی ایشان در تبیین کمّ و کیف علم امام منطبق بر آیات و روایاتی است که محدثان نیز در باب علم امام به آنها استناد کرده‌اند. از این‌رو، رویکرد ایشان درباره کمّ و کیف علم امام به رویکرد محدثان می‌ماند تا به رویکرد فیلسوفان.

۱. تعریف «علم» از نگاه علامه مصباح

علامه مصباح درباره تعریف «علم» این‌گونه بیان می‌دارد:

مفهوم «علم» یکی از روشن‌ترین و بدیهی‌ترین مفاهیمی است که به تعریف نیاز ندارد و اساساً تعریف آن امکان ندارد؛ زیرا مفهوم واضح‌تری که معرف آن واقع شود وجود ندارد. بنابراین عباراتی که به‌عنوان تعریف «علم و معرفت» در کتاب‌های منطقی یا فلسفی به‌کار می‌رود تعریف حقیقی نیست و ذکر آنها، یا برای تعیین مصداق است؛ چنان که اهل منطق علم را به «حصول صورت چیزی در ذهن» تعریف کرده‌اند و فایده آن تعیین مصداق موردنظر ایشان یعنی «علم حصولی» است، و یا اشاره به نظریه تعریف‌کننده درباره بعضی از مسائل هستی‌شناختی دارد؛ چنان که بعضی از فلاسفه می‌گویند:

«علم عبارت است از: حضور مجرد نزد مجردی دیگر» یا «حضور شیء نزد موجود مجرد» تا به این وسیله نظر خود را درباره مجرد علم و عالم بیان کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۵۲).

پس براساس آنچه بیان شد «علم» از نظر ایشان عبارت است از: حضور شیء یا صورت جزئی یا مفهوم کلی آن نزد موجود مجرد.

علامه مصباح، با ذکر تعاریف گوناگون از «علم»، اشکالات آنها را بیان می‌کند و تعریف جامع‌تر و کامل‌تری را از «علم» ارائه می‌دهد. ایشان قائل است که علم و شناخت امکان دارد و این امری واضح و بدیهی است. ولی کسانی که ذهنشان دچار شبهه شده است و - به اصطلاح - اهل منطق که اسباب توجه نفس را ندارند، ممکن است در این زمینه دچار شک و تردید شوند (همان، ص ۱۷۲-۱۷۸).

۲. اقسام علم از نگاه علامه مصباح

علامه مصباح علم را به سه قسم تقسیم و تعریف کرده که عبارت است از: حضوری، حصولی و علم قریب به حضور.

اول: علم حضوری

اگر علم بدون واسطه به ذات معلوم تعلق گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم و شخص درک‌کننده منکشف گردد، در این صورت یافته او حضوری است.

علم حضوری از نظر علامه مصباح مصادیقی دارد:

۱. علم به خود؛ منظور از خود انسان، همان «من» درک‌کننده و اندیشنده است که با شهود درونی از خودش آگاه است.

۲. علم به حالات درونی و احساسات و عواطف درونی؛ مثل درک ترس، محبت و مانند آن؛

۳. علم به نیروهای ادراکی و تحریکی خود؛ مثل آگاهی از نیروی تفکر، تخیل و جز آن؛

۴. علم به صورت‌ها و مفاهیم ذهنی؛ آگاهی نفس از آنها، به‌وسیله صورت یا مفهوم دیگری حاصل نمی‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۳).

دوم. علم حصولی

اگر وجود خارجی معلوم، شهود و معلوم عالم قرار نگیرد، بلکه شخص از راه چیزی که نمایانگر معلوم است - که در اصطلاح «صورت یا مفهوم ذهنی» نامیده می‌شود - چیزی را دریابد یافته او حصولی است.

نکته مهمی که ایشان در این‌باره تذکر داده این است که صورت‌ها و مفاهیم ذهنی ما خاصیت مرآتیی و بیرون‌نمایی و حکایت از اشیای خارجی دارند و بدین‌سبب که ابزاری برای شناخت خارجیات هستند، علم حصولی به‌شمار می‌رود؛ ولی از آن‌رو که خودشان نزد نفس حاضرند و نفس مستقیماً از آنها آگاه می‌شود علم حضوری محسوب می‌شوند، و این دو حیثیت با هم فرق می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۷۴).

سوم. علم قریب به حضور

درباره «علم قریب به حضور» علامه مصباح می‌گوید:

وقتی گفته می‌شود: کسی چیزی می‌داند، به این معنا نیست که در همان زمان یک قضیه‌ای با موضوع و محمول مشخص در ذهنش حاضر است و به آن توجه دارد. برای مثال، فقیه کسی است که ملکه اجتهاد به دست آورده است؛ یعنی در هر مسئله‌ای که بخواهد می‌تواند تفکر و اجتهاد کند و فتوا بدهد؛ اما این بدان معنا نیست که همه مسائل در ذهن فقیه حاضر است. روشن است که انسان‌های متعارف هیچ‌گاه همه مطالب در ذهنشان حاضر و آماده نیست. دست‌کم باید کسی از آنها سؤال کند تا فکر کنند و جواب را در ذهن حاضر کنند. البته مانند انسان‌های جاهل نیستند که پاسخ را ندانند، بلکه ملکه اجتهاد را دارند یعنی می‌توانند با تفکر جواب مسئله را بیابند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۴۰۲).

با توجه به تعریف و تمثیلی که برای «علم قریب به حضور» بیان شد و البته تبیین بیشتر آن در بحث علم امام می‌تواند گره‌گشا باشد، به مطالب مرتبط ایشان ادامه می‌دهیم ایشان می‌گوید:

نکته اساسی در اینجا این است که بدانیم علم مراتبی دارد و معنای «علم» داشتن این نیست که همیشه قضیه‌ای در ذهن حاضر است. با توجه به این نکته می‌توان گفت: ممکن است کسی نسبت به یک مسئله به‌گونه‌ای باشد که هم بتواند بگوید: «می‌دانم» و هم بتواند بگوید: «نمی‌دانم» (همان).

علامه مصباح در تأیید سخن خود و تقریب به ذهن درباره «علم قریب به حضور»، نقل قولی از آیت‌الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم می‌کند که فرموده بود:

یک نوع علم، علم توی جیبی است. برای مثال، اگر از کسی که مشغول خوردن سحری است سؤال کنند که آیا فجر طلوع کرده است، او با نگاه کردن به افق می‌تواند بفهمد که فجر طلوع کرده است یا خیر؛ اما اگر بدون نگاه کردن به افق بگوید: نمی‌دانم که فجر طلوع کرده است یا نه، راست گفته است. اما همین شخص به یک معنا می‌تواند بگوید: می‌دانم؛ چراکه اگر سرش را بالا بیاورد پاسخ را می‌فهمد. توجه به این نکته برای فهم دسته‌ای از روایات درباره علم امام مفید است. در اصول کافی، کتاب «الحجه»، فصلی درباره علم امام آمده که عنوان آن این است: ائمه اطهار علیهم‌السلام هرگاه بخواهند بدانند، می‌دانند «إِذَا شَآؤُوا أَنْ يَعْلَمُوا عَلِمُوا» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵۸). معنای این روایات آن است که ائمه علیهم‌السلام مقامی دارند که علم به هرچه که بخواهند در دسترس ایشان است؛ اما اگر مصلحت در ندانستن چیزی باشد کاری نمی‌کنند که آن را بدانند. بنابراین اگر سؤال شود که امام حسن علیه‌السلام می‌دانست در آن آبی که نوشید و مسموم شد، زهر هست یا نه؟ در پاسخ می‌گوییم: ایشان، هم می‌دانست و هم نمی‌دانست؛ زیرا در آن موقعیت، آگاهی عادی به این قضیه نداشت. از این رو می‌توانیم بگوییم: نمی‌دانست. اما ایشان اگر می‌خواست، می‌توانست بدانند. از این رو می‌توانیم بگوییم: می‌دانست (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۴۳۶ق).

بنابراین درباره حضوری یا غیرحضوری بودن علم امام که از دیرباز بر سر آن اختلاف فراوان بوده (رضایی، ۱۳۹۲)، علامه مصباح با استناد به روایات، علم امام را در بعضی امور قریب به حضور دانسته‌اند که البته با این نظر به بسیاری از شبهه‌ها که درباره عملکرد امامان علیهم‌السلام شده است، پاسخ داده خواهد شد.

۳. رویکردهای گوناگون درباره کمیت و کیفیت علم امام

قبل از اینکه بحث از منظر علامه مصباح دنبال شود، مناسب است با توجه به اقوال علمای امامیه اشاره‌ای به تفاوت رویکردها داشته باشیم:

۱. رویکرد سکوت و عدم اظهار نظر

برخی بر این باورند که، درباره کمیت و کیفیت علم امام به نتیجه روشن و صریحی نمی‌توان دست یافت و از دلایل عقلی و نقلی نمی‌توان به قضاوت صریح و مفید یقینی رسید. اضافه اینکه اعتقاد تفصیلی به حدود و خصوصیات علم امام را لازم نمی‌دانند و اعتقاد اجمالی را کافی می‌شمرند. بدین‌روی گفته‌اند: بهتر آن است که حقیقت امر را به خود امامان واگذاریم (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۶۲-۴۶۳).

۲. رویکرد قائل به محدودیت علم امام

الف. محدودیت حداقلی

برخی از علمای امامیه بر این باورند که پیامبر و امام از نظر کمی و کیفی باید به علوم دین و شریعت آگاه باشند، اما لازم نیست فراتر از آن را بدانند. متکلمان مدرسه بغداد اگرچه نافی تنوع علوم امام نبودند، اما باور داشتند که دانستن همه علوم ضرورتی برای امام ندارد (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۶۷؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ طوسی، ۱۳۹۴ق، ج ۱، ص ۲۵۲).

ب. محدودیت حداکثری

بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران امامیه، برخلاف نظر متکلمان بغداد، علم امام را محدود به احکام و شرایع نمی‌دانند، بلکه بر این باورند که دامنه علوم آنها گسترده است و به حد موجه کلیه نمی‌رسد؛ زیرا در بسیاری از روایات برخی چیزها از علم امام استثنا شده است. این طایفه از علما بیشتر کسانی هستند که با توجه به ابواب گوناگون روایات، قلمرو علم امام را بسیار گسترده می‌دانند (صفار قمی، ۱۴۰۴ق، بخش اعظم کتاب؛ کلینی، ۱۳۷۵، کتاب «الحجه»؛ نجفی لاری، ۱۳۷۷، کل رساله؛ حائری سنقری، ۱۳۷۰ق، کل رساله؛ حمادی، ۱۳۹۰؛ نادم، ۱۳۸۸، ص ۳۰-۶۰).

۳. رویکرد قائل به نامحدود و احاطی بودن علم امام

عده‌ای از علما آگاهی امام را گسترده‌تر از آنچه تاکنون تبیین شده، دانسته‌اند. به عقیده این دسته، امام معصوم از همه حوادث گذشته، حال و آینده اطلاع دارد و احاطه علمی او به حوادث و مسائل، اعم از امور دینی و غیر آن، بالاتر از آن است که در تصور آید (میرداماد، ۱۳۸۰، ص ۶۵-۶۰؛ نادم، ۱۳۹۸، ص ۱۶۷-۱۹۰).

با توجه به مطالبی که از این پس خواهد آمد، مشخص خواهد شد که اگرچه به ذهن بعضی خطور می‌کند که ایشان باید درباره علم امام با رویکرد سوم چهارم که برآمده از مبانی فلسفی، به‌ویژه فلسفه صدرایی است، همراه باشد، اما چنین نیست و ایشان با رویکرد سوم همداستان است، ولی نقیبی هم به رویکرد چهارم می‌زند که خواهد آمد.

۴. روش کلامی علامه مصباح

روش علامه مصباح در تبیین اعتقادات دینی بر این اساس است که همزمان از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌کند. در خصوص علم امام نیز ابتدا با ادله عقلی و سپس با ادله نقلی بحث را دنبال کرده است.

الف. ادله عقلی علم امام

علامه مصباح برای اثبات علم امام ابتدا دلایل عقلی مقدماتی مربوط به اثبات ضرورت امام را بیان می‌کند که عبارتند از:

۱. تحقق یافتن هدف از آفرینش انسان که منوط به راهنمایی وی به‌وسیله وحی است.
 ۲. حکمت الهی اقتضا می‌کند که پیامبرانی مبعوث شوند تا راه سعادت را به بشر بنمایانند.
 ۳. دین اسلام جاودانی و نسخ‌ناپذیر است، بدین‌روی پیامبر اسلام خاتم پیامبران است.
 ۴. شرایط دشوار زندگی پیامبر اکرم ﷺ اجازه نمی‌داد همه احکام و قوانین اسلام برای عموم مردم بیان شود.
 ۵. ضمانتی برای محفوظ ماندن از تحریف دین وجود نداشت.
 ۶. ضرورت اقتضا می‌کرد این ضمانت از تحریف، با نصب جانشین‌های شایسته برای پیامبر اکرم ﷺ مصون بماند.
 ۷. جانشین‌ها باید شرایط ویژه‌ای مانند علم و عصمت داشته باشند تا، هم خود تحت تأثیر انگیزه‌های شیطانی و نفسانی واقع نشوند و هم بتوانند نقش تربیتی پیامبر اکرم ﷺ را به عهده بگیرند و افراد مستعد را به عالی‌ترین مدارج کمال برسانند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۴-۳۰۶).
- علامه مصباح پس از بیان مقدمات عقلی نتیجه می‌گیرد:

حاصل اینکه ختم نبوت هنگامی با حکمت الهی موافق است که توأم با نصب امام معصوم باشد؛ امامی که همه ویژگی‌های پیامبر اکرم ﷺ را بجز نبوت و رسالت دارا باشد (همان). بنابراین تحقق امامت الهی به نصب از جانب خداوند است که براساس رسالتی که امام دارد باید عالم و معصوم برگزیده شود؛ زیرا بدون علم و عصمت نقض غرض حاصل می‌شود.

ب. ادله نقلی علم امام

۱. آیات قرآن

علامه مصباح پس از بیان ادله عقلی مقدماتی، برای ارشاد و تأیید حکم عقل ادله‌ای از قرآن و احادیث ذکر می‌کند. ایشان ابتدا به آیاتی استناد می‌کند که بر علم عمومی انسان‌ها دلالت دارد؛ مانند: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۵-۱). درباره این آیه می‌گوید:

اگر منظور از «قلم» همان باشد که متبادر به ذهن ماست، یعنی قلم معمولی و اشاره آیه به نوشتار و کتابت باشد اشاره به مرحله‌ای از علم‌آموزی دارد که بعد از اینکه آدمی می‌بیند و می‌شنود، سپس می‌اندیشد، بعد اندیشه‌های خود را می‌نویسد. پس نگارش از مرحله قبل متأخر است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۴).

ایشان علاوه بر دانشی که تحقق آن برای همه انسان‌ها میسر است، برای دانش دیگری که از راه غیرعادی حاصل می‌شود، به آیات دیگر اشاره می‌کند؛ مانند: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (رحمن: ۲ و ۱). درباره این آیه می‌گوید: ما از راه عادی عالم به قرآن می‌شویم، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق عادی، عالم به قرآن نشده است، بلکه از راه وحی به قرآن دست یافته است (همان، ص ۳۹۵).

درباره علوم غیرعادی که به عده‌ای از انسان‌ها اختصاص دارد، می‌گوید:

از قرآن برمی‌آید که این دانش‌های غیرعادی منحصر به وحی انبیا نبوده است، بلکه کسان دیگری نیز بوده‌اند که از راه‌های غیرعادی عالم می‌شده‌اند. گاهی این‌گونه دانش به نام «علم لدنی» نامیده می‌شود: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵) اگرچه عین تعبیر «لدنی» در قرآن نیست، ولی ریشه این اصطلاح هست و اشاره دارد به اینکه از راه غیرعادی برای غیر انبیا هم حاصل شده است (همان، ص ۳۹۵).

مانند آیه‌ای که درباره مادر موسی است: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (قصص: ۷) و آیه «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَىٰ بِنُ مَرْيَمَ...» (آل عمران: ۴۵).

درباره دو آیه مزبور، ایشان می‌گویند:

این علوم نیز عادی نیست و هر دو بانوی بلندمرتبه و بزرگوار پیامبر نبوده‌اند. پس (اولاً، تحصیل) علم منحصر به طرق عادی نیست و (ثانیاً)، راه غیرعادی منحصر به انبیا نیز نیست. البته اشاره می‌کند که وحی به مادر حضرت موسی و مریم با وحی انبیا متفاوت است بدین‌رو می‌گوید: «وحی شامل الهام نیز می‌شود؛ یعنی ادراکی غیرعادی که از سوی خدای متعال به کسی اعطا می‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۶).

بنابراین با تبیینی که علامه از آیات ارائه کرده است نتیجه گرفته می‌شود که از نظر ایشان دو نوع علم وجود دارد: ۱. علم عادی که برای همگان است. ۲. علم غیرعادی که خود بر دو قسم است: اول. علم غیرعادی وحیانی که اختصاص به پیامبران دارد. دوم. علم غیرعادی وحیانی که شامل حال غیر پیامبران نیز می‌شود که از او به «علم الهامی» یاد می‌کند. از این‌رو، بنابر نظر ایشان، علم امام و پیامبر هم‌سنخ هستند؛ زیرا ادراکشان غیرعادی و موهبتی است.

علامه مصباح در ادامه به تکمیل بحث علم غیرعادی - که از آن به «علم غیب» تعبیر شده - با توجه به آیاتی که ظاهری تناقض‌نا دارند، می‌پردازد: دسته‌ای علم غیب را ویژه خدا می‌دانند؛ مانند: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل: ۶۵)، و دسته‌ای دیگر برای دیگران نیز اطلاع از غیب قائلند؛ مانند آیه‌ای که درباره معجزات حضرت عیسی صلی الله علیه و آله است: «أَنبِئْكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» (آل عمران: ۴۹).

ایشان برای پاسخ به تعارض و تناقض‌نمایی آیات، ابتدا معنای «غیب» را بررسی می‌کند:

کلمه «غیب» که به معنای نهان است، در چندجا به‌کار می‌رود که در هر جا خصوصیتی دارد و به جهتی و لحاظی به آن اطلاق می‌گردد:

گاه «غیب» یعنی: آنچه که از حواس ما پنهان است. طبعاً این یک معنای نسبی است. ممکن است چیزی را چشم یکی ببیند و چشم دیگری نبیند. چیزهای آن سوی کره زمین برای ما غیب، و برای

ساکنان آنجا شهادت است. این «غیب» یعنی: غایب از حس که عقل می‌تواند آن را درک و بر وجود آن برهان اقامه کند و یا از راه امارات به آن پی ببرد. لذا «غیب» به همین معنا در قرآن نیز آمده است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره: ۳). این نوع غیب حسی می‌تواند در اختیار همگان باشد. اما نوعی دیگر از غیب وجود دارد که پنهان از ادراکات حسی و عقلی افراد عادی است. ما نمی‌توانیم از وقایع هزار سال پیش آگاه شویم، اندام‌های حسی ما به قبل از وجودمان امتداد نمی‌یابد [نیز به جریان‌های آینده]. اما اگر کسی که در گذشته بوده است به ما خبر دهد، ما عالم می‌شویم. «غیب» بدین معنا نیز در قرآن آمده است: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ (آل عمران: ۴۴) (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۹).

علامه مصباح درباره نوع دوم غیب که از آن به «غیب غیرحسی» یاد شد، می‌گوید:

این علم غیب ممکن است برای برخی از انسان‌هایی که از طریق غیرعادی - مثل وحی - اطلاع می‌یابند، حاصل شود. گاهی «علم غیب» به علمی گفته می‌شود که اکتسابی نیست، این ویژه خداست؛ بشر خود به خود به آنها دست نمی‌یابد. اگر هم کسی بخواهد به آنها نائل شود باید تعلیم الهی باشد. ماوراء بُرد ادراکات ما غیبت است (همان).

پس منظور از آیاتی که می‌فرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل: ۶۵)؛ «إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ» (یونس: ۲۰) «وَعِنْدَهُ مَقَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام: ۵۹). این گونه علم به غیب است که از آن خودِ عالم است و اکتسابی نیست (همان).

ایشان پس از تبیین مفهومی «غیب»، برای حل تعارض و تناقض‌نمایی آیات می‌گوید:

قرآن خود به پیامبر ﷺ می‌فرماید: مطالب غیبی را به تو وحی کردیم و پیامبر ﷺ عالم به آنها می‌شود. نیز مؤمنانی که ایمان به غیب دارند مسلماً عالم به آن هستند. پس در این دو نوع علم غیب جای تردید و انکار نیست. یکی کاملاً بدیهی است؛ همه می‌دانیم که بسیاری از چیزها هست که از حس ما غایب است، ولی ما با عقل می‌توانیم آنها را درک کنیم؛ مثل علم به وجود خدا که جای شبهه نیست که منحصر به خود خدا نیست، و یا علم‌هایی که با تعلیم الهی برای ما حاصل می‌شود؛ مثل اعتقاد ما به برزخ که اگر خدا نفرموده بود ما نمی‌دانستیم پس از مرگ چه واقع می‌شود و یا داستان‌هایی که در قرآن آمده است. اما آنچه منحصر به خداست، علم غیب ذاتی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۴۰۰).

ایشان برای اثبات این مطلب که علم غیب امام ذاتی نیست، ابتدا در مقدمه‌ای می‌گوید:

امام امیرالمؤمنین علیؑ بارها می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» (سید رضی، ۱۳۸۰، خطبه ۹۳، ص ۱۷۳)؛ پیش از آنکه مرا از دست دهید هرچه می‌خواهید بپرسید. یکبار کسی پرسید: مگر تو عالم به غیب هستی؟ فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ، وَ إِنَّمَا هُوَ تَعْلَمُ مِنْ ذِي عِلْمٍ» (همان، خطبه ۱۲۸، ص ۲۴۴)؛ همانا این آموزشی است از کسی که داناست. من از داننده غیب آموخته‌ام. پس معلوم می‌گردد که علم ویژه خدا علمی است که اکتسابی نیست. بنابراین از نظر قرآن دلیلی نداریم که پیامبر و امام و برخی از اولیا نتوانند عالم به مغیبات باشند، بلکه دلیل به خلاف آن داریم. اصولاً آگاهی پیامبر ﷺ از کلام خدا و وحی، خود علم غیب است و لذا قرآن می‌فرماید: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبٌ أَحَدًا إِلَّا مِنْ رِضْوَانِي مِنْ رَسُولٍ»؛ (جن: ۲۶)؛ (خداوند) داننده پنهان است و هیچ‌کس را بر غیب خود دسترسی نمی‌دهد، جز هر کس از پیام‌آوران را که او خود بخواهد (همان).

علامه مصباح پس از ذکر این مقدمه چنین نتیجه می‌گیرد:

پیام‌آور و رسولی که خدا می‌فرستد - خواه پیامبر باشد یا فرشته - عالم به غیب است، منتها خدا او را عالم کرده است؛ و اگر نمی‌کرد خودشان علم به غیب نمی‌داشتند، و این همان نفی علم غیب ذاتی از غیر خداوند است. اما اینکه دایره مغیبات چقدر گسترده است، باید گفت: بی‌گمان همه پیامبران یکسان نبوده‌اند. ممکن است بعضی از انبیاء و یا بعضی از اولیای خدا علم‌هایی داشته باشند که دیگر انبیا هم نداشته باشند. دلیلی نداریم که هر کس که پیامبر شد به اندازه همه پیامبران و یکسان با همه بر مغیبات آگاهی دارد، بلکه می‌توان گفت: برخلاف این معنا، دلیل داریم (همان، ص ۴۰۱).

نکته قابل توجهی که در این قسمت از سخنان علامه مصباح آمده این است که به تفاوت قلمرو علم پیامبران و اولیا که از مباحث حساس مربوط به علم امام است، اشاره نموده و در ادامه می‌گوید:

اگر بگویند هنگامی که برخی از انبیاء، عالم به مغیبات نیستند، به طریق اولی، کسانی که پیامبر نیستند، عالم به مغیبات نمی‌توانند بود. می‌گوییم: این درست نیست؛ زیرا نبوت مقام خاصی است که خداوند به برخی از انسان‌ها براساس بعضی از مصالح و حکمت‌های خود اعطا می‌فرماید و صرف پیامبری دلیل برتری بر همه خلائق از اولین تا آخرین نیست. امکان دارد کسی نبی نباشد، ولی مقامش از مقامات انبیا جز پیامبر اکرم ﷺ بالاتر باشد؛ همچون ائمه معصوم و طاهر علیهم‌السلام که جز پیامبر ﷺ از همه انبیا اعم از اولوالعزم و غیر آن بالاترند (همان).

حاصل سخن علامه مصباح در این بخش آن است که همان‌گونه که پیامبر و ائمه علیهم‌السلام سرآمد پیامبرانند، علمشان نیز فراتر است.

علامه مصباح برای دفع این توهم که استناد علم غیب مستقیماً به پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام مانعی ایجاد نمی‌کند، می‌گوید:

پیامبر اکرم ﷺ به مردم می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (کهف: ۱۱۰)؛ من نیز بشری چون شمایم، اما به من وحی می‌شود. این وحی، علم پیامبر است، اما علمی خدایی است. پیامبر ﷺ خود از آن جهت که بشر است به این دانش دست نمی‌یابد. از دید دیگری، حتی کارهای عادی انسان‌ها را می‌توانیم بگوئیم که از آن ایشان نیست و از آن خداست. توحید افعالی اقتضا دارد که هر کمالی یا هر فعلی را در هر موجودی با حذف جهات نقص، اصالتاً به خدا نسبت دهیم. از این دید، می‌توان گفت: پیامبران هم چیزی نداشته‌اند و همه را خدا به آنان عطا فرموده است لذا می‌فرماید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ» (ضحی: ۸ و ۷)؛ ای پیامبر، تو خود، صرف‌نظر از اعطای ما، چیزی نداشتی؛ هدایت هم نداشتی خدا تو را مهتدی و غنی کرد. پس با این دید توحیدی، حتی اعمال عادی انسان‌ها نیز از آنها سلب می‌شود؛ و با دید سومی همه شئونی را که خدا به انسان عطا فرموده، به خود انسان نسبت می‌دهیم؛ زیرا هنگامی که خدا عطا کرد او واجد آن می‌گردد. با همین دید است که گاهی در روایات معصومان علیهم‌السلام اشاراتی به مقام‌های خودشان می‌یابیم که حتی از آن تعبیرات، توهم غلو پیش می‌آید (همان، ص ۴۰۴).

بنابراین با توجه به بیانات فوق، علم پیامبر و امام از یک نظر علم خداوند است؛ زیرا ایشان خود به خود چنین علمی را نداشتند و خداوند از علم خود به آنها داد. و از نظر دیگر، علم خودشان است؛ زیرا با اعطای الهی واجد آن علم

شدند. بنابراین آن دلایلی که علم غیب را منحصر به خداوند می‌کند با توجه به دیدگاه اول است و آن دلایلی که علم غیب را بر آنها ثابت می‌کند با توجه به دیدگاه دوم است. از این‌رو، نباید اختلاف دلایل را حمل بر تعارض آنها دانست؛ زیرا - در واقع - هر دو دسته دلیل قابل جمع هستند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۴۰۵).

علامه مصباح علاوه بر استناد به آیاتی که مستقیم برای اثبات علم غیب و علم ویژه امام استفاده می‌شود، به آیات دیگری نیز که تفسیر آنها با روایات بیان می‌شود، استناد کرده، می‌گوید:

در قرآن کریم از شخص یا اشخاصی به‌عنوان «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یاد کرده و به‌عنوان شاهد بر مردم، پیامبر اکرم ﷺ را معرفی می‌کند و آن آیه این است: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳)، بگو: برای شهادت میان من و شما، خدا و کسی که علم کتاب دارد، کفایت می‌کند. بدون شک، چنین کسی که شهادت او قرین شهادت خدای متعال قرار داده شده و داشتن علم کتاب، او را شایسته چنین شهادتی کرده، دارای مقامی بس ارجمند بوده است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۳).

علامه مصباح برای بیان اهمیت علم کتاب به داستان حضرت سلیمان ﷺ و احضار تخت بلقیس اشاره می‌کند که کسی که توانست تخت بلقیس را احضار کند (أصف بن برخیا) فقط بهره‌ای از علم کتاب را داشت، درحالی‌که امام معصوم همه علم کتاب را دارد (همان).

در آیه دیگری نیز اشاره به این شاهد کرده و او را تالی تلو رسول خدا ﷺ شمرده است: «أَقْمِنُ كَانِ عَلَىٰ بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ...» (هود: ۱۷)، و کلمه «منه» دلالت دارد بر اینکه این شاهد از خاندان رسول خدا ﷺ و اهل بیت اوست و روایات متعددی از طرق شیعه و اهل سنت، نقل شده که منظور از این شاهد علی بن ابی طالب ﷺ است (همان، ص ۳۲۳).

ابن مغازلی شافعی از عبدالله بن عطاء روایت کرده است که گفت: روزی در حضور امام باقر ﷺ بودم که فرزند عبدالله بن سلام (یکی از علمای اهل کتاب که در زمان رسول خدا ﷺ اسلام آورد) عبور کرد. از آن حضرت پرسیدم: آیا منظور از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» پدر این شخص است؟ فرمود: نه، بلکه منظور علی بن ابی طالب ﷺ است که آیه «وَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ الَّذِي يَصْعَقُونَ فِيهِ الَّذِينَ يُصْحَقُونَ الَّذِينَ صَحَقَ اللَّهُ فِيهِمْ إِنَّهُم كَانُوا فِي شَكٍّ مُّبِينٍ» (سجده: ۵۵) نیز در شأن او نازل شده است. (ابن مغازلی، بی‌تا، ص ۲۶۲).

دوم. علم غیب امام در روایات

علامه مصباح در ادامه، به بحث علم غیب امام در روایات پرداخته و به چند نمونه از روایات اشاره کرده است:

سدیر گوید: من و ابویصیر و یحیی بن زبیر و داود بن کثیر در مجلس (بیرونی) امام صادق ﷺ بودم که آن حضرت با حالت غضب وارد شدند و پس از نشستن فرمودند: تعجب است از مردمی که گمان می‌کنند ما علم غیب داریم، در صورتی که جز خدای متعال کسی علم غیب ندارد و من خواستم کنیزم را تنبیه کنم. او فرار کرد و ندانستم در کدام اتاق رفته است.

سدیر گوید: هنگامی که حضرت برخاستند که به منزلشان بروند من و ابویصیر و میسر همراه آن حضرت رفتیم و

عرض کردیم: فدایت شویم ما سخنانی که درباره کنیز گفتید، شنیدیم و ما معتقدیم که شما علوم فراوانی دارید. ولی ادعای علم غیب درباره شما نمی‌کنیم. حضرت فرمود: ای سدید، مگر قرآن نخوانده‌ای؟ عرض کردم: چرا فرمود: این آیه را خوانده‌ای؟ «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ». گفتیم: فدایت شوم! خوانده‌ام. فرمود: می‌دانی که این شخص چه اندازه‌ای از علم الکتاب داشت؟ عرض کردم شما بفرمایید. فرمود: به اندازه قطره‌ای از دریای پهناور. سپس فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» گفتیم: آری. فرمود: آن کسی که علم همه کتاب را دارد دانانتر است یا کسی که بهره اندکی از علم الکتاب دارد؟ عرض کردم: آن کس که علم همه کتاب را دارد. سپس با اشاره به سینه مبارکش فرمود: به خدا قسم! علم همه کتاب نزد ماست به‌خدا قسم! علم همه کتاب نزد ما هست (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵۷؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۳-۳۲۴).

علاوه بر آن روایاتی نقل شده است که ثابت می‌کند بخشی از علم ویژه امام از پیامبر ﷺ دریافت شده است. پیامبر اکرم ﷺ درباره اهل بیت خود فرمودند: «و لا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ». به‌ویژه شخص امیرمؤمنان ﷺ که از دوران کودکی در دامن رسول خدا ﷺ پرورش یافت و تا آخرین لحظات عمر آن حضرت، ملازم وی و همراه و درصدد فراگرفتن علوم و حقایق از پیامبر اکرم ﷺ بود (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۴) پیامبر اکرم ﷺ درباره امام علی ﷺ فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا» (امینی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۷۹-۷۸). اگر منظور علم عادی بود پیامبر اکرم ﷺ آن را فضیلتی برای امام علی ﷺ نمی‌دانست. پس این فضیلت، یعنی علم عادی مدنظر نیست (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۱).

امیرمؤمنان علی ﷺ فرمودند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ وَ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ، فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ، حَتَّى عَلَّمْتُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَلِمْتُ عِلْمَ الْمَنَائِمِ وَ الْأَلْيَا وَ فَصَّلَ الْخِطَابِ» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۶)؛ رسول خدا ﷺ هزار باب علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر می‌گشاید و مجموعاً می‌شود هزار هزار باب، تا آنجاکه از هرچه تا روز قیامت خواهد بود آگاه شدم و علم منایا و بلایا (مرگ و مصیبت‌ها) و فصل الخطاب (داوری به حق) را فراگرفتم. این روایت علاوه بر اینکه علم امام و عادی نبودن آن را ثابت می‌کند گسترده بودن آن را نیز مشخص می‌نماید (همان).

ایشان به نمونه‌های دیگری از روایات نیز می‌پردازد که به اثبات علوم خاص برای امامان معصوم ﷺ از راه الهام یا تحدیث اشاره دارد: امام رضا ﷺ در ضمن حدیث مفصلی درباره امامت فرمودند: هنگامی که خدای متعال کسی را به‌عنوان امام برای مردم برمی‌گزیند به او سعه صدر عطا می‌کند و چشمه‌های حکمت را در دلش قرار می‌دهد و علم را به وی الهام می‌کند تا برای جواب از هیچ سؤالی درنماند و در تشخیص حق سرگردان نشود. پس او معصوم و مورد تأیید و توفیق و سدید الهی است و از خطاها و لغزش‌ها در امان خواهد بود و خدای متعال این خصلت‌ها را به او می‌دهد تا حجت بر بندگان و شاهد بر آفریدگانش باشد. این، بخشش الهی است که به هر کس خواهد می‌دهد (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۹۸-۲۰۳).

از حسن بن یحیی ملاتنی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: هنگامی که سؤالی از امام می‌شود چگونه پاسخ می‌دهد؟ فرمود: گاهی به او الهام می‌شود و گاهی از فرشته می‌شنود و گاهی هر دو (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ص ۵۸).
 امام صادق علیه السلام فرمود: امامی که نداند چه مصیبتی به او می‌رسد و کار او به کجا می‌انجامد حجت خدا بر بندگانیش نیست (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵۸) همچنین از ایشان نقل شده است که فرمودند: هرگاه امام بخواهد چیزی را بداند خدای متعال او را آگاه می‌سازد (همان).

امام صادق علیه السلام فرمودند: روح، آفریده‌ای است اعظم از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از وی با ائمه علیهم السلام است و ایشان را تسدید می‌کند (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۷۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۴).

بعضی از اولیاء خدا جمیع ما کان و ما یکون را می‌دانسته‌اند. در برخی روایات به چنین مطالبی اشاره شده است که آنها را ائمه اطهار علیهم السلام به خواص و نزدیکان خود می‌فرموده‌اند و سفارش می‌کرده‌اند که به دیگران از آن‌رو که ظرفیت آن را نداشته‌اند، نگویند؛ زیرا ممکن بود آنان توهم کنند که چنین کسانی که چنان مقامی دارند خدا هستند! (العیاذ بالله) (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۴۰۱).
 از جمله روایات روایتی، است که می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: اگر ترس از این مطلب وجود نداشت که درباره او همان چیزی را بگویند که نصارا درباره حضرت مسیح صلی الله علیه و آله گفته‌اند، مقامات او را برایتان شرح می‌دادم؛ چنان که برخی سرانجام قائل به خدایی امام - العیاذ بالله - شدند.

همگان ظرفیت درک همه مطالب را ندارند. تنها برخی که خدا دل‌هایشان را برای ایمان آزموده است صلاحیت آن را یافتند که ائمه علیهم السلام معانی دقیق را به آنها القا فرمایند. برخی از این‌گونه روایات که درز کرده و به برخی از خواص منتقل و سپس در کتاب‌ها نگاشته شده است، اشاراتی دارد که چیزهایی از آنها برمی‌آید، گرچه همان‌ها نیز در حد فهم ما نیست؛ اما در مورد آنها می‌توانیم بیاناتی در حد تقریب داشته باشیم تا هنگام برخورد با آنها استیحا ش نکنیم و گمان نوزیم که مخالف کتاب و سنت است و باید آنها را طرد کرد (همان، ص ۴۰۱).

علامه مصباح در خصوص امکان علم غیب برای پیامبر و امام می‌نویسد:

درباره تفاوت علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با سایر انسان‌ها برخی گفته‌اند: با توجه به شواهدی از آیات و روایات، علم پیامبر با علم سایر انسان‌ها هیچ فرقی ندارد، جز آنچه که از طریق وحی دریافت می‌کند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...» (کهف: ۱۱۰) و معتقدند: اعتقاد به بیش از این چیزی جز غلو نیست. اما ما معتقدیم: به این سادگی نمی‌توان گفت انبیا و ائمه علیهم السلام مانند سایر انسان‌ها هستند. صدها روایت در دسترس است که نشان می‌دهد علم پیامبر و امام فوق دانش عادی بشری است. در روایتی آمده است که شخصی به در خانه امام صادق علیه السلام آمد. کنیزی در را باز کرد و آن شخص با این کنیز شوخی کرد. وقتی خدمت امام علیه السلام رسید حضرت از او روی برگرداندند و او را به خاطر این کار توبیخ کردند. آن شخص بسیار خجالت کشید و اظهار توبه کرد. خبر دادن از پشت پرده، حتی اختصاص به حضرات معصومان علیهم السلام ندارد، بلکه علمای بزرگی بوده و هستند که شبیه این کرامات از آنها نقل شده است. این قبیل اخبار به قدری فراوان است که تشکیک در اصل این قبیل امور، تنها یک نوع وسوسه ذهنی و خلاف متعارف است. از روایاتی که درباره شب قدر وارد شده معلوم می‌شود که امام علیه السلام - دست‌کم - تمام حوادث آن سالی را می‌داند که ملانکه مقدراتش را به ایشان ارائه داده‌اند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۴۳۶ق).

سوم. علم امام از نگاه عقلی

علامه مصباح علاوه بر استدلال به آیات و روایات، نگاهی عقلی نیز به علم امام انداخته و در کتاب *معارف قرآن* ابتدا با مطرح کردن علم حضوری و حصولی، نوع علم امام را با توجه به مبانی فلسفی روشن کرده است. آنچه درباره علم خاص امام گفته شده این است که علم ایشان علم حضوری است. از این رو، خطایی در آن رخ نمی‌دهد و همین مطلب سبب می‌شود تا امام در علم خود عصمت داشته باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۵).

ایشان راز خطاناپذیری علم حضوری را این‌گونه بیان می‌کند:

علم حضوری خطاناپذیر است؛ زیرا خود واقعیت عینی مورد شهود قرار می‌گیرد، برخلاف موارد علم حصولی که صورت‌ها و مفاهیم ذهنی نقش میانجی را ایفا می‌کنند و ممکن است مطابقت کامل با اشیا و اشخاص خارجی نداشته باشد (همان).

بنابراین چون امام معصوم است و توجه و تذکر کامل نسبت به خداوند متعال دارد، علم حضوری ایشان دچار ضعف نمی‌شود؛ زیرا غفلت از پروردگار و توجه به امور مادی قدرت علم حضوری را کاهش می‌دهد.

علامه مصباح در این باره می‌گوید:

در جای خودش ثابت شده که انسان نسبت به آفریدگار خویش، علم حضوری دارد، ولی در اثر ضعف مرتبه وجودی و نیز در اثر توجه به بدن و امور مادی، این علم به صورت ناآگاهانه درمی‌آید. اما با تکامل نفس و کاهش توجه به بدن و امور مادی و تقویت توجهات قلبی نسبت به خداوند متعال، همان علم به مراتبی از وضوح و آگاهی می‌رسد، تا آنجا که می‌گوید: «أَيُّكُونُ لَغَيْبِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ» (دعای حضرت سیدالشهداء در روز عرفه) (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۸).

از نکات قابل توجه دیگری که در سخنان ایشان وجود دارد این است که هرکدام از علم حضوری و حصولی را به «عادی» و «غیرعادی» تقسیم می‌کند، تا خلط بین حصولی و حضوری با عادی و غیرعادی نشود، بدین‌روی در این باره می‌گوید:

تردیدی نیست که علم انسان‌های عادی بسیار محدود است. قرآن برای انسان از یک نظر دو نوع علم قائل است: علم عادی و علم غیرعادی. دانش عادی آن است که چه حصولی و چه حضوری در اختیار همه انسان‌هاست. علم غیرعادی دانشی است که ویژه برخی انسان‌هاست، چه حضوری و چه حصولی. علم نبوت از انواع علوم غیرعادی است که در اختیار پیامبران قرار می‌گیرد و از آنها به دیگران انتقال می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۷).

برای اینکه علم غیرعادی نیز منحصر در علوم وحیانی نشود نیز می‌گوید:

از قرآن برمی‌آید که این دانش‌های غیرعادی منحصر به وحی انبیا نبوده است، بلکه افراد دیگری نیز از راه‌های غیرعادی عالم شده‌اند. از این علوم غیرعادی به «علم لدنی» تعبیر شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۵).

از دیگر نظرات همراه با دقت ایشان که موجب مرتفع شدن ابهام و دفع بعضی از شبهات می‌شود، تصریح بر دوگانه بودن علم وحیانی است؛ بدین معنا که علم تا در ذهن است حضوری است، اما وقتی می‌خواهد به دیگری منتقل و بیان شود حصولی می‌شود. در این باره می‌گوید:

یک علم حضوری وجود دارد و یک علم حصولی در برخی از موارد وحی - به طوری که از قرآن یا

روایات برمی‌آید - کلام به پیامبر القا یا نوشته‌ای به او ارائه می‌شود، گرچه رؤیت مکتوب یا شنیدن کلام از طریق علم حضوری می‌باشد، ولی انعکاس معنای آن در ذهن علم حصولی است. برخی از انواع وحی، حضوری خالص است، ولی بعد پیامبر خود از آن تفسیر حصولی می‌کند؛ چنان‌که ما گاه احساس ترس می‌کنیم و با علم حضوری آن را می‌بایم و بعد از آن مفهومی می‌گیریم که از سنخ علم حصولی است (همان، ص ۳۹۷-۳۹۸).

مشکل دیگری درباره علم پیامبر و امام مطرح است و سؤال می‌شود که آیا همه حقایق عالم با وحی یا علم غیرعادی درک می‌شود یا برخی از آنها؟ علامه مصباح در رفع این مشکل می‌گوید:

هر شناختی که در راه تکامل حقیقی انسان ضرورت دارد و از راه عقل تأمین نمی‌شود باید از راه وحی تأمین گردد. مقتضای این برهان بیش از این نیست اما، نفی ماعدا هم نمی‌کند؛ یعنی ممکن است چیزهایی را نیز که مورد احتیاج بشر نیست، خداوند تفضلاً از طریق وحی به پیامبر القا کند. آنچه از طریق وحی در اختیار انسان‌ها قرار می‌گیرد بی‌گمان، مسائل محدودی است، اما مرز آنچه خود پیامبران با وحی درمی‌یافتند، از جای دیگری باید ثابت شود. در این زمینه، از روایات و آیات، برداشت‌های گوناگونی شده است: از برخی آیات و روایات، از یکسو، استظهار می‌شود که دانش پیامبران محدود به موارد خاصی است، و از سوی دیگر، از برخی آیات و روایات دیگر - و به‌ویژه روایات - استظهار می‌گردد که نه تنها پیامبران، بلکه در میان غیرپیامبران نیز کسانی وجود دارند که «علم ما کان و ما یکون» دارند. از جمله در مورد سلمان فارسی رضی الله عنه (همان، ص ۳۹۸).

البته ناگفته نماند که علامه مصباح درباره کمیت علم حضوری امام نسبت به دیگران این بیان می‌دارد:

درواقع، نفس مرتبه‌ای دارد که علوم در آن به نحو تفصیل موجود است؛ اما مرتبه‌ای دیگر از نفس نیز وجود دارد که به صورت بساطت و اجمال و اندماج در آن وجود دارد (منظور از اجمال، ابهام نیست، بساطت است). با دانستن این مقدمه، ذهن ما مستعد می‌شود که بپذیریم که نفس انسان می‌تواند دارای مرتبه والاتری باشد که در آن، همه علوم به صورت بسیط‌تر از آنچه در ذهن ماست، وجود داشته باشد. این تطبیق دارد با قاعده‌ای که براساس آن وجود هر قدر کامل‌تر باشد، بسیط‌تر است و کثرت در آن کمتر است. بعد مطلب دیگری را به این مقدمه می‌افزاییم و آن اینکه در بسیاری از اخبار برای پیامبر ﷺ، غیر از آنچه که ما آن را «نفس و روح» می‌نامیم، مقامی والاتر اثبات شده و آن مقام «نورانیت» است (همان، ص ۴۰۲).

علامه مصباح - چنان‌که گفته شد - بنا بر روشی که داشت، همه مباحث عقلی را به نقل ختم می‌نمود؛ اما آنچه ظریف می‌نماید تحلیل‌های عقلی ایشان در ذیل روایات است. از این رو، درباره نورانیت امامان که در روایات آمده است، می‌گوید:

برخی از این روایات را اهل تسنن نیز نقل کرده‌اند: «نخستین چیزی که خدای متعال آفریده نور پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام بود»؛ و حتی روایتی هست که آن را نیز عامه هم نقل کرده‌اند که «خداوند در آغاز نور محمد... و علی را خلق کرد». این مقام «نورانیت» مقامی بسیار عالی است. در برخی از روایات نیز می‌گوید: خداوند از نور عظمت خویش، آن را آفرید. اینکه آفرینش از نور خداست از متشابهات است؛ بدین معنا نیست که جزئی از خدا جدا شد (و در نتیجه از - خدا العیاذ بالله - کم شد) و آنان به وجود آمدند. نور مادی نیست، این همان تجلی وجودهای مجرد است که عالی‌ترین مرتبه‌اش وجود خدای متعال است و چیزی از آن کم نمی‌شود. پس از اینکه در برخی روایات آمده

است که پیامبر ﷺ به سلمان فرمودند: «مَعْرِفَتِنَا بِالنُّورَانِيَّةِ». بالاترین مقام انسانی است؛ اشاره به این مقام است. این مقام، حتی از آنچه فلاسفه آن را «نفس یا روح» می‌نامند، بالاتر است؛ مثلاً اگر ما ثابت کنیم که هر نفسی با حدوث بدن، حادث است باز ضروری به آن مقام نورانیت وارد نمی‌شود؛ چون مقامی برتر از جهان حدوث است؛ یعنی می‌توان گفت که نفس پیامبر ﷺ به حدوث بدن حادث است و فرض نامعقولی نیز نیست، اما با این معنا هم منافاتی ندارد که نور پیامبر ﷺ بالاتر از مقامی است که به آن «نفس» می‌گوییم. در روایات هم اشاره دارد به اینکه خدا از آن نور ارواح ما را آفرید و آنگاه از بازمانده آن، ارواح شیعیان ما را (همان، ص ۳+۴).

در پایان، تذکر این نکته لازم است که علامه مصباح برای اینکه پیوند بین نورانیت و علم امام را - که از اهم مسائل مربوط به علم امام است - برقرار نماید به سراغ مباحث فلسفی عرفانی می‌رود و می‌گوید:

آن مقام نورانیتی که برای پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام ثابت می‌شود، چون محیط و دربردارنده همه زمان‌ها و مکان‌ها، بلکه علت فاعلی کل ما سوی الله می‌باشد و همه کمالات اشیا در آن موجود است [علی نعت البساطه]؛ پس بر همه چیز احاطه وجودی دارد و نمونه و مثلی است برای علم الهی؛ همان گونه که خدای متعال بر همه ماسوای خویش احاطه حضوری دارد [و این ربطی به زمان و مکان خاص ندارد]. آنها نیز مظهر تام اسماء الهی‌اند؛ علمشان هم مظهر علم الهی است. تمام علوم مادون خودشان در آن مقام نورانیت، به نحو بساطت جمع است و حضور دارد؛ و این غیرعلمی است که به انسان‌های عادی نسبت می‌دهیم. درواقع، اینها علم‌های الهی است که خدا به آنان اعطا فرموده است (همان).

نتیجه‌گیری

از بررسی‌های علامه مصباح که درباره علم امام مطرح شد، چند نتیجه به دست می‌آید:

اول روش کلامی علامه مصباح روشی عقلی (فلسفی) - نقلی است که تلاش دارد داده‌های نقلی را عقلانی نماید و سرانجام دستاوردهای نقلی را با بیانی عقلی پذیرا گردد.

دوم، با توجه به مباحث ارائه‌شده، به دست آمد که ایشان اگرچه در زمره فیلسوفان و از استادان مبرز فلسفه صدرایی شناخته می‌شود، اما با عنایت به روش کلامی ایشان، نظریه‌پردازی‌های کلامی ایشان، از جمله درباره علم امام را باید مبتنی بر مبانی عقلی و نقلی دانست که کمتر از مبانی عرفانی بهره می‌گیرد، بدین‌روی با اتکا به نقل و استدلال‌های عقلی، برای امام علم گسترده‌ای را می‌پذیرد که به رویکرد محدثان بیشتر می‌ماند تا دیگر رویکردها.

سوم، از امتیازات مباحث علامه مصباح که در بحث علم امام نمود محسوسی داشت این بود که در ضمن بیان مسائل گوناگون مربوط به علم امام، به شبهات و پرسش‌هایی که درباره مسائل علم امام مطرح است نیز توجه داشته و بحث را به گونه‌ای ارائه کرده که گویی پاسخ به شبهات است و به عبارت دیگر، گویی پاسخ‌هایی است که پرسش‌هایش در تقدیر است.

چهارم، باز از امتیازات روش پژوهشی ایشان این است که تمام جوانب یک مسئله را - ولو به اختصار - مدنظر توجه قرار داده است که این ویژگی در جستار پیش‌رو با توجه به اینکه محدودیت داشت، نمود جدی پیدا کرده است.

منابع

- ابن مغازلی، علی بن محمد، بی تا، مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، بی جا، بی نا.
- امینی، عبدالحسین، ۱۳۷۷ق، *الغدیر*، بیروت، دار الکتب العربی.
- انصاری، مرتضی، ۱۴۱۹ق، *فرائد الاصول*، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- حائری سنقری، محمدعلی، ۱۳۷۰ق، *الالهام فی علم الامام*، نجف اشرف، بی جا.
- حمادی، عبدالرضا، ۱۳۹۰، «گستره علم امام از منظر کلینی و صفار»، *امامت پژوهی*، ش ۴، ص ۸۰-۵۸.
- رضایی، محمدجعفر، ۱۳۹۲، *جریانات فکری حوزه اصفهان (با تأکید بر مسئله امامت)*، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه.
- صفار قمی، محمدبن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، تحقیق و تصحیح محسن بن عباسعلی کوچه باغی، چ دوم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- طوسی، محمدبن حسن، ۱۳۹۴ق، *تلخیص الشافی*، تحقیق و تعلیق سیدحسین بحرالعلوم، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- علم الهدی، سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، *الشافی فی الامامه*، تحقیق سیدعبدالزهره حسینی، طهران، مؤسسه الصادق للطباعة و النشر.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۷۵، *اصول کافی*، ترجمه محمدباقر کمره ای، قم، اسوه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، دارالاحیاء التراث.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *آموزش عقاید*، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۸، *معارف قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۱، *آموزش فلسفه*، چ سیزدهم، تهران، چاپ و نشر بین الملل.
- _____، ۱۴۳۶ق، «گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت الله مصباح یزدی در دفتر مقام معظم رهبری»، ۹۴/۴/۱۶.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق، *تصحیح اعتقادات امامیه*، قم، کنگره شیخ مفید.
- میرداماد، میرمحمدباقر، ۱۳۸۰، *الروائح السماویه*، قم، دارالحدیث.
- نادم، محمدحسن، ۱۳۸۸، *علم امام (مجموعه مقالات)*، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- _____، ۱۳۹۸، *جستارهای اعتقادی (علم امام)*، قم، مؤسسه معارف اهل بیت علیهم السلام.
- نجفی لاری، سیدعبدالحسین، ۱۳۷۷، *المعارف السلّماني فی معرفه الخلفاء الرحمانی*، ضمیمه مجموعه رسائل سید لاری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.